

تعریف اخلاق

مقدمه

اخلاق اسلامی در کنار عقاید و احکام، یکی از سه شاخه اصلی معارف دینی به شمار می رود. برای این که بتوان درباره آن به روشنی بحث کرد، علمای اخلاق بر حسب نیاز و گرایش خویش نخست به معنای لغوی و سپس اصطلاحی آن پرداخته اند. بنابراین اخلاق جمع خُلق و در لغت به معنای سنجیه، عادت و ... و در اصطلاح به معانی ویژگی های پایدار نفسانی، صفات نفسانی ارادی و صفات پسندیده آمده است. در این درس دانشجو با مختصری از تاریخ و آن گاه معانی لغوی و اصطلاحی اخلاق آشنا شده و انتظار می رود که بتواند با فراگیری این معانی، صفات و رفتارهای اخلاقی را از غیر آن باز شناسند.

۱ اخلاق در لغت به معنای ... است.

- الف . خوش رفتاری
- ب . سجیه
- ج . خوی و عادت
- د . ب و ج

۲ به نظر شما کدام گزینه درباره تعریف اصطلاحی اخلاق درست است؟

- الف . صفات پسندیده مانند شجاعت.
- ب . صفات و رفتارهایی که فرد همیشه انجام می دهد.
- ج . رفتارهایی که از روی ناچاری انجام می شود.
- د . الف و ب.

محتوای آموزشی

اخلاق، همزاد زندگی و سرشت بشر است. در هر جامعه ای می توان جای پای اخلاق را دید؛ به گونه ای که به سادگی می توان ادعا کرد که هیچ جامعه ای بی اخلاق نیست. اساساً اجتماع مردم و تحقق جامعه در گرو تن دادن به قواعد رفتاری خاصی است که پاره ای از آن ها به عنوان اخلاق شناخته می شود؛ به سخن دیگر می توان اخلاق را همزاد بشر دانست. ریشه یابی واژگانی این اصطلاح در زبان عربی و انگلیسی، گواه این ادعاست.

واژه شناسی اخلاق

واژه «اخلاق» جمع خُلُق و خُلُق است. [۱] این واژه در زبان عربی به معنای عادت، طبع، دین و مروت است. [۲] به گفته راغب اصفهانی واژه شناس بزرگ، این واژه با کلمه خُلُق (آفریدن) هم‌ریشه است؛ یعنی هر دو واژه به معنای آفریدن و خلقت می باشد. راغب این دو را مانند شَرَب و شُرَب (آشامیدن) می داند که تنها از نظر آوایی با یکدیگر متفاوتند، نه معنایی؛ اما به گفته او، طبق یک توافق ناگفته در موارد متفاوتی به کار می روند؛ اگر بخواهیم به شکل ظاهری افراد اشاره کنیم و خلقت ظاهری آنان مد نظرمان باشد، از تعبیر خُلُق استفاده می کنیم، اما اگر در پی بیان ویژگی های درونی افراد - که با چشم دیده نمی شوند- باشیم، از واژه خُلُق بهره می گیریم؛ آنچه که با چشم سر دیده می شود، خُلُق است و آنچه تنها با چشم دل دیده می شود، خُلُق نام می گیرد. [۳]

بدین ترتیب می توان اخلاق را به معنای ویژگی های درونی، روحی و روانی شخص دانست.

برای این که صفتی عنوان اخلاق به خود گیرد، باید پایدار باشد؛ بدین معنا که این صفت خاص چنان با شخصیت کسی در هم آمیخته باشد که گویی جزئی از سرشت اوست و چنان در نهاد فرد ریشه بدواند که بی هیچ دشواری و به راحتی خود را نشان بدهد؛ برای مثال، آدم بزدلی که در شب از سایه

خودش نیز می ترسد، اگر بنا به شرطبندی، شبی را تا بامداد یک تنه در گورستانی متروک به سر ببرد و در شرطبندی نیز برنده شود، به او شجاع گفته نمی شود و از نظر اخلاقی دلیر به شمار نمی آید، چرا که آنچه از او سر زده، با سختی بسیار بوده است. از نظر عالمان اخلاق، شجاع کسی است که دلاوری و عکس العمل از موضع نترسی، عادتش شده باشد؛ بنابراین اخلاق عبارت است از ویژگی های پایدار نفسانی که به آسانی خود را نشان دهند. با توجه به این مسئله است که ملا مهدی نراقی، عالم اخلاق قرن دوازدهم و سیزدهم هجری، اخلاق را چنین تعریف می کند: «خُلُق عبارت است از ملکه ای نفسانی که مقتضی صدور افعال به راحتی و بدون نیاز به فکر و اندیشه است».[۴]

مقصود از «ملکه» که در سخن عالمان اخلاق فراوان به کار می رود، کیفیتی است درونی و دیرپا که به سادگی بر طرف نمی شود، البته مراد آن نیست که این گونه خصوصیات همیشه ثابت هستند و به هیچ روی دگرگون نمی شوند. اگر چنین باشد، دیگر سخن از اخلاق نابه جاست خواهیم. اخلاق به این معنا، مشمول ارزش داوری نیست؛ به عبارت دیگر هر کس دارای اخلاق و ویژگی هایی است؛ کسی دست و دل باز است و دیگری، حساب گر.

از این منظر، اخلاق همه خصوصیات نفسانی پایدار -چه خوب و چه بد- را در بر می گیرد.

اخلاق گاه به معنای دیگری نیز به کار می رود. در معنای دوم، اخلاق به معنای رفتار یا خصوصیتی است که در حوزه آگاهی ما قرار دارد و تابع اراده ماست؛ برای مثال اگر غافل گیرانه دست خود را با سرعت به چشم کسی نزدیک کنیم، به گونه ای غیر ارادی چشم خود را خواهد بست. این عکس العمل را نمی توان اخلاقی یا غیر اخلاقی دانست، چرا که در حوزه رفتارهای اختیاری او نیست. در این جا اخلاق تنها رفتارهای قابل کنترل انسانی و اختیاری -چه خوب و چه بد- را در بر می گیرد. در این معنا است که غزالی خُلُق را این گونه تعریف می کند: «خلق عبارت است از حالت پایدار در نهاد

انسان که از آن افعال به آسانی و بی‌نیاز اندیشه و تأمل صادر می‌گردد.» [۵] حال اگر این حالت پایدار انسانی نیک باشد، رفتارهای نیکی از انسان سر می‌زند و به او گفته می‌شود که حسن خلق دارد، اما اگر آن حالت پایدار یا به تعبیر غزالی هیئت راسخه بد باشد، رفتارهای بدی از انسان سر می‌زند و گفته می‌شود که شخص دارای سوء اخلاق است.

اخلاق معنای سومی نیز دارد. در این معنا، اخلاق تنها به معنای ارزش‌ها و خصوصیات مثبت به کار می‌رود. به تعبیر دیگر، اخلاقی یعنی خوب و غیر اخلاقی یعنی بد؛ حال آن که در معنای دوم، اخلاقی به معنای رفتارهای ارادی و درحوزه آگاهی بود. بدین ترتیب در معنای سوم، شاهد گونه‌ای داوری هستیم؛ برای نمونه هنگامی که می‌گوییم شجاعت، فعلی اخلاقی است؛ آن را ستایش کرده و نیک می‌دانیم و هنگامی که می‌گوییم بزدلی، غیر اخلاقی به شمار می‌رود یعنی آن را بد و ناپسندیده می‌شماریم؛

معانی واژه اخلاق

الف) ویژگی پایدار نفسانی؛	}	معانی واژه اخلاق
ب) صفت نفسانی ارادی؛		
ج) خصوصیت ارادی پسندیده؛ [۶]		

طبق معنای سوم، مفروض آن است که صفاتی داریم که خوب اند و صفاتی وجود دارند که بد و ناخوشایند می‌باشند. از ویژگی‌های خوب به عنوان «فضائل» (جمع فضیلت) و از صفات بد به عنوان «رذائل» (جمع رذیلت) نام برده می‌شود.

[1] گفتنی است که واژه اخلاق در زبان فارسی، به معنای مفرد به کار می‌رود و معادل خُلُق و خوست.

[2] ابن منظور اندلسی، لسان العرب، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۰ق، ج ۱۰، ص ۸۶ و محمد علی التهانوی، موسوعه کشف اصطلاحات الفنون

و العلوم ، تحقیق علی دحروج، بیروت، مکتبه لبنان ناشرون، ۱۹۹۶، ج ۱، ص ۷۶۲.

[3] راغب اصفهانی، معجم مفردات الفاظ قرآن، تحقیق ندیم مرعشلی، قم، المکتبه المرتضویه [بی تا] ص ۱۵۹.

[4] محمد مهدی نراقی، جامع السعادات، قم: اسماعیلیان، [بی تا]، ج ۱، ص ۲۲.

[5] ابو حامد امام محمد غزالی، احیاء علوم الدین، تصحیح عبد الله الخالدی، بیروت، دار الارقم بن ابی ارقم، ۱۹۹۸، ج ۳، ص ۶۷.

[6] برای توضیح بیشتر، رک: اخلاق اسلامی، احمد دیلمی و مسعود آذربایجانی، قم، معارف، ۱۳۷۹، ص ۲۲.

۱. اخلاق همزاد بشر است؛ به طوری که هیچ جامعه ای بدون آن نبوده است.
۲. اخلاق در لغت به معنای عادت، طبع، دین و مروت است.
۳. اخلاق جمع خُلُق و خُلُق با واژه خَلَق هم ریشه می باشد؛ به این معنا که خَلَق به خلقت و شکل ظاهری و خُلُق به ویژگی های درونی، روحی و روانی گفته می شود.
۴. اخلاق در اصطلاح به معنای «ویژگی پایدار نفسانی» است. در این معنا صفتی (مانند شجاعت یا ترس) عنوان اخلاق به خود می گیرد که جزئی از سرشت شخص شده و چنان در او ریشه بدواند که به آسانی خود را بروز دهد و نیاز به سنجش و اندیشه نباشد.
۵. دومین معنای اصطلاحی اخلاق «صفت نفسانی ارادی» می باشد. در این صورت اخلاق به معنای رفتار یا ویژگی ای (خوب یا بد) است که شخص به آن آگاه بوده و آن را اراده کرده است. بنابراین رفتارهای غیرارادی، اخلاقی نیستند.
۶. «صفت پسندیده» سومین معنای اصطلاحی اخلاق است که تنها به صفات یا کارهای خوب گفته می شود.